

اقتصاد سیاسی رهایی زنان

مارگارت بنستون*

ترجمه از آ. یونسی

"موقعیت زنان، مانند هر چیز دیگری در جامعه پیچیده ما زمینه اقتصاد دارد" -
النور مارکس

بر اساس این شرایط است که روبنای خاصی که می‌شناسیم، ساخته شده است. همانطور که این عبارت جالب از مندل، به شکلی به چنین تعریفی اشاره می‌کند:

"کالا... محصولی است که بوجود آمده تا در بازار مبادله شود، در مقابل محصولی که بوجود آمده تا مستقیماً مصرف شود. هر کالایی می‌باید هر دو ارزش را، یعنی ارزش مصرف و ارزش مبادله را داشته باشد."

"می‌باید ارزش مصرف داشته باشد و الا کسی آن را نمی‌خرد... کالایی که ارزش مصرف برای کسی ندارد، قابل فروش هم نخواهد بود، و تولیدی بی‌فایده تلقی خواهد شد که دقیقاً از آنجا که ارزش مصرف ندارد، دارای ارزش مبادله نیست."

"از طرف دیگر، هر محصولی که ارزش مصرف دارد الزاماً دارای ارزش مبادله نیست. فقط، تا اندازه‌ای ارزش مبادله دارد که جا معده‌ای که این محصول در آن تولید شده، خود بر پایه مبادله قرار داشته باشد، جا معده‌ای که در آن مبادله عملی تعمیم یافته باشد..."

"در جامعه سرمایه‌داری، تولید کالایی و تولید ارزش‌های مبادله، به بیشترین پیشرفت خود رسیده است. اولین جا معده تاریخ بشری است که قسمت اعظم تولید، تولید کالایی است. اینکه تمام تولید سرمایه‌داری کالایی است، صحت ندارد. هنوز دو دسته از تولیدات بصورت ارزش مصرف ساده باقی مانده‌اند!

"اولین گروه شامل تمام محصولات است که کشاورزان برای مصرف خود تولید می‌کنند، هر چیزی که مستقیماً در مزرعه‌های که در آن تولید شده، مصرف می‌شود..."

"گروه دوم تولیداتی که در جامعه سرمایه‌داری کالایی هستند و بصورت ارزش مصرف ساده باقی مانده‌اند، شامل تمام تولیدات خانگی می‌شود. علیرغم این واقعیت که بخش قابل ملاحظه‌ای از کار انسان صرفاً این نوع تولید خانگی می‌شود، هنوز بصورت تولید ارزش‌های مصرفی باقی مانده و به تولید کالایی تبدیل نشده است. هر وقت آشپز در آشپزخانه می‌شود یا دکمه‌ای دوخته می‌شود، تولیدی صورت گرفته است، اما این تولیدی برای بازار نیست."

"ظهور تولید کالایی و تنظیم و تعمیم بعدی آن، بطور بنیادی شکل کار انسان و نحوه سازماندهی جامعه را تغییر داده است." (۵)

* مقاله مارگارت بنستون نخست در نشریه Monthly Review سپتامبر ۱۹۶۹ منتشر شد و یکی از اولین بحث‌های مارکسیستی درباره مفهوم کار خانگی زنان و تاثير آن بر موقعیت فرودست آنان در جامعه است. ترجمه حاضر بر اساس چاپ مجدد آن در مجموعه زیر آمده شده است:

- The Politics of Housework, Ellen Malos Ed., Allison & Busby, London 1980.

"مساله زن" معمولاً در تحلیل ساخت طبقاتی جا معده نادیده گرفته می‌شود. دلایلش هم این است که از یک طرف طبقات طبقه کلی بواسطه رابطه‌ای که با وسائل تولید دارند، تعریف می‌شوند، از طرف دیگر، گفته می‌شود که زنان هیچ رابطه ویژه‌ای با وسائل تولید ندارند. بنظر می‌رسد این مقوله از همه طبقات عبور می‌کند؛ صحبت از زن طبقه کارگر، زن طبقه متوسط و غیره می‌شود. موقعیت زنان بطور واضحی فرودست تر از مردان است (۱). اما تحلیل این وضع معمولاً وارد مسائلی مثل اجتماعی کردن (اطفال)، روانشناسی، روابط شخصی و یا نقش ازدواج بعنوان یک نهاد اجتماعی می‌شود (۲). آیا عوامل اصلی اینها هستند؟

در این بحث که ریشه‌های موقعیت ثانویه زنان در واقع اقتصاد است، می‌توان نشان داد که زنان بمثابه یک گروه واقعاً رابطه معینی با وسائل تولید دارند که با رابطه مردان متفاوت است. عوامل روانشناختی و مشخص بدنیا ل این رابطه خاص با تولید است که مطرح می‌شوند، و تغییر در آخری شرطی ضروری است (اما نه کافی) برای تغییر اولی (۳). اگر این رابطه خاص زنان با تولید مورد پذیرش قرار گیرد، تحلیل موقعیت زنان طبعاً در تحلیل طبقاتی جا معده‌ای دارد.

نقطه شروع برای بحث طبقات در جامعه سرمایه‌داری تما یز بین آنها بی‌است که ما حسب وسائل تولید هستند و آنها بی‌کنه نیروی کار خود را در ازای دستمزد می‌فروشند. همانطور که مندل می‌گوید:

"شرایط پرولتاریا، بطور خلاصه عبارت است از عدم امکان دستیابی به وسائل تولید و وسائل معیشت که در جامعه‌ای که تولید کالایی تعمیم یافته است، پرولتاریا را مجبور می‌کند به فروش نیروی کارش می‌کند. در مقابل این نیروی کار، او مزدی را دریافت می‌کند که قادر می‌سازد تا وسائل مصرف ضروری برای ارضای نیازهای خود و خانواده‌اش را تأمین کند."

"این، تعریف ساختاری مزدگیر، یعنی پرولتاریا است. از این تعریف الزاماً رابطه معینی نسبت به کارش، محصولات کارش و موقعیت کلی او در جامعه منتج می‌شود که می‌توان آن را در یک کلمه خلاصه کرد: از خود بیگانگی. اما از این تعریف ساختاری نمی‌توان به نتایجی الزامی در مورد سطح مصرف و... حدود نیازهایش و یا درجه‌ای که او می‌تواند این نیازها را ارضاء کند، رسید." (۴)

ما تعریف ساختاری مشابهی از زنان نداریم. چیزی که نخست به آن نیازمندیم بررسی کامل عوارض موقعیت ثانویه زن نیست، بلکه توضیح آن شرایط مادی است که در جامعه سرمایه‌داری (و سایر جوامع) گروه زن را تعریف می‌کند.

شاید خود مندل دقت نکرده باشد که این پاراگراف آخر
چقدر صحیح است. ظهور تولید کالایی و اقتصاد کارمندان را
تغییر داده است. همانطور که اشاره می‌کند، اکثر کار
خانگی در جامعه سرمایه‌داری (و همینطور در جوامع سوسیالیستی
موجود) در مرحله قبل از بازار باقی مانده است. این
کار است که برای زنان در نظر گرفته شده، و این واقعیتی
است که می‌توانیم اساس تعریف زنان را در آن بنیاد
بیم.

از نظر صرفا کمی، کار خانگی که شامل مراقبت از
کودکان نیز می‌شود، بخش عظیمی از تولید ضروری اجتماعی
را تشکیل می‌دهد و با اینحال، در جامعه‌ای که بر اساس
تولید کالایی است، معمولا بعنوان "کار حقیقی" در نظر
گرفته نمی‌شود، زیرا که خارج از حیطه تجارت و بازار قرار
دارد. به معنای واقعی کلمه، ما قبل سرمایه‌داری است.
محول کردن کار خانگی بعنوان نقش خاص مقوله "زنان"
بدین معنی است که این گروه در مقایسه با گروه "مردان"
رابطه متفاوتی با تولید دارد. بدین ترتیب، فعلا، زنان
را بعنوان آن گروهی از مردم تعریف می‌کنیم که مسوول تولید
ارزش‌های مصرفی ساده در فعالیت‌هایی هستند که در ارتباط
با خانه و خانواده قرار دارند.

از آنجایی که مردان هیچگونه مسوولیتی در قبایل این
تولید ندارند، تفاوت بین دو گروه نیز در اینجا نهفته است.
باید توجه کرد که زنان از تولید کالایی محروم نشده‌اند. آنها
در کار مزدگیر شرکت می‌کنند، اما، بعنوان یک گروه، شرک
کتشان معمولا مساله‌های گذراست و هیچ مسوولیت ساختاری در
این حوزه ندارند. از طرف دیگر، مردان مسوول تولید
کالایی هستند؛ در اصل آنها هیچ نقشی در کار خانگی ایفاء
نمی‌کنند. برای مثال، وقتی هم‌که در تولید خانگی شرکت
می‌کنند، حتی بیش از یک استثناء تلقی می‌شود؛ این
کاری است که روحیه را تضعیف می‌کند، غیر مردانه و حتی
برای سلامتی مضر است. (در صفحه اول ژورنال Vancouver Sun
منتشره در ژانویه ۱۹۶۹ گزارشی است از مردان انگلیسی که
سلامت خود را در معرض خطر می‌دانند، زیرا که می‌باید کار
خانگی بسیار زیادی را انجام دهند!)

اساس مادی نقش ثانوی زنان را می‌بایست درست در
همین تعریف از زنان یافت. در جامعه‌ای که پول تعیین‌کننده
ارزش است، زنان گروهی هستند که کارشان خارج از اقتصاد
پولی است. کارشان ارزش پولی ندارد، پس بی‌ارزش است،
و بنا بر این حتی کار واقعی نیست. و این انتظار بی‌جاست
که خود این زنان که کاری بی‌ارزش انجام می‌دهند به اندازه
مردان که برای پول کار می‌کنند، ارزش داشته باشند. از
لحاظ ساختاری، نزدیک‌ترین چیز به شرایط زنان، شرایط
کسان دیگری است که آنان نیز خارج از تولید کالایی قرار
داشته‌اند و دارند، یعنی رعیت‌ها و دهقانان.

ژولیت میشل در مقاله اخیر خود درباره زنان موضوع را

* در زبان انگلیسی واژه "انسان" و "مرد" یکی است.
در نتیجه، می‌توان جمله مندل را طوری قرائت کرد که
عبارت "شکل کار انسان" به "شکل کار مردان" تبدیل شود!

اینطور توضیح می‌دهد: "در جوامع پیشرفته صنعتی، کار
زنان تنها کاری حاشیه‌ای نسبت به کل اقتصاد است. در عین
حال، انسان از طریق کار است که شرایط طبیعی را تغییر
می‌دهد و در نتیجه جامعه را می‌سازد. تا زمانی که یک انقلاب
در تولید رخ نداده است، شرایط فعلی کار، موقعیت زنان
را درون دنیای مردان تعیین خواهد کرد." (۶) بیان اینکه
کار زنان حاشیه‌ای است، به معنی پذیرش تفاوت کار زنان
و مردان است، بدون تحلیل آن. چنین کاری اما حاشیه‌ای
نیست، صرفا کار مزدگیر نیست، و بنا بر این به حساب نمی‌آید.
اوستی کمی پائین تر در همان مقاله می‌گوید، "کار
خانگی، حتی امروز، در مقایسه با کار تولیدی مقدار بسیار
زیاد است." او را قمار می‌برای روشن شدن این مطلب ارائه
می‌دهد: در سوئد، ۲۳۴۰ میلیون ساعت در سال توسط زنان
صرفا کار خانگی می‌شود، در حالی که کار زنان در صنعت ۱۳۹۰
میلیون ساعت است. بانک چیس مانها تان، کار هفتگی
زنان را بیش از ۹۹/۶ ساعت تخمین می‌زند.

میشل، روی عوامل اقتصادی کم تاکید می‌کند (در
واقع، او اغلب مارکسیست‌ها را به "بیش از اندازه اقتصاد-
دگرا" بودن متهم می‌کند) و شتابزده به عوامل روبنایی روی
می‌آورد، زیرا متوجه می‌شود که "پیشرفت صنعتی تا بحال
زنان را آزاد نکرده است". چیزی را که او نمی‌بیند، فقدان
جامعه‌ای است که در آن کار خانگی صنعتی شده باشد. انگلس
متذکر می‌شود که "اولین شرط برای رهایی زنان شرکت
دو باره کل جنس زن در تولید اجتماعی است... و این نه فقط
به این دلیل که صنعت مدرن در مقیاس وسیع هم‌مکان شرکت
گسترده زنان را در تولید فراهم می‌کند و هم در واقع محتاج آن
است، بلکه به این دلیل که بسوی تبدیل کار خصوصی خانگی
به صنعت عمومی نیز میل می‌کند" (۷) او در همان قسمت
می‌نویسد: "همین جا به نقد می‌بینیم که رهایی زنان ویرا-
بریشان با مردان تا زمانی که زنان خارج از کار مولد اجتماع
نگه داشته‌اند و به کار خانگی که کاری است خصوصی محدودند،
ممکن نیست." چیزی را که میشل به حساب نیاورده این است
که مشکل به این سادگی که زنان درگیر تولید صنعتی موجود
شوند، نیست، بلکه پیچیده تر از آن یعنی تغییر تولید
خصوصی کار خانگی به تولید اجتماعی است.

برای اکثر آمریکایی‌ها، کار خانگی بمانند "تولید
اجتماعی" تما ویر کتاب "دنیای متهور جدید" یا موسسه‌ای
عمومی در مقیاس وسیع را تداعی می‌کند - چیزی بین تیم-
خانه و سربازخانه - جایی که همه ما مجبور به زندگی خواهیم
بود. به این دلیل، شاید لازم باشد مختصرا و بصورتی شما تیک
و ساده بر ما هیت صنعتی کردن اشاره شود.

درواحد تولیدی ما قبل صنعتی، تولید در مقیاسی
کوچک و قابل تکثیر است؛ یعنی تعداد زیادی واحدهای
کوچک که همه‌کامل و شبیه بهم هستند. معمولا این گونه
واحدهای تولیدی به شکلی بر پایه خویشاوندی بنا شده و در
عین حال دارای چندوظیفه هستند، وظائف مذهبی، تفریحی
استراحتی، آموزشی و عملکرد جنسی به موازات عملکرد
اقتصادی صورت می‌گیرند. در چنین شرایطی خصوصیات
ارزشمند افراد، چیزهایی که به افراد اعتبار می‌بخشد، فقط

از طریق معیارهای اقتصادی صرف سنجیده نمی شوند؛ برای مثال در میان خصوصیات تأیید شده، رفتار شایسته با خانواده و یا آمادگی برای انجام وظایف نیز وجود دارند.

چنین تولیدی اصولاً برای مبادله نیست، اما اگر مبادله کالا به اندازه کافی اهمیت پیدا کند، افزایش بارآوری تولید لازم می شود. این افزایش در بارآوری تولید، بدنبال گذار به تولید صنعتی که باعث حذف واحدهای تولیدی بر مبنای کار فامیلی می شود، عملی است. واحد تولیدی بزرگ و غیر قابل تکثیر^x که فقط عملکردی اقتصادی دارد، جایگزین آن می شود، و دیگر اعتبار و موقعیت فقط از طریق مهارت های اقتصادی بدست می آید. تولید عقلایی می شود و مانند ما آن بمراتب افزایش می یابد و هر چه بیشتر عمومی می گردد - بمنابۀ بخشی از یک شبکه بهم پیوسته اجتماعی. گستوش عظیمی در پتانسیل مولد انسان رخ می دهد. تحت نظام سرمایه داری چنین نیروهای مولدی تقریباً بطور کامل صرف ایجاد سود خصوصی می شوند. اینها را می توان اشکال تولید سرمایه داری نامید.

اگر ما استدلال بالا را در مورد کارخانگی و پرورش اطفال در نظر بگیریم، واضح است که هر خانواده، هر خانه، واحد تولیدی منفردی را تشکیل می دهد، واحدی که ماهیتی ماقبل سرمایه داری دارد، درست مانند کشاورزان یا بافندگان روستایی که واحدهای تولیدی ماقبل سرمایه داری را تشکیل می دادند. مهمترین مشخصات اصلی آنها عبارتند از قابل تکثیر بودن، بر پایه خویشاوندی بودن و ماهیت خصوصی کار (جالب است که به مشخصات دیگر هم توجه کنیم، مثل: وظایف چندگانه خانواده و این واقعیت که خصوصیات مطلوب زنان پیرامون مسائل اقتصادی متمرکز نیستند، و غیره)، عقلایی شدن تولید که نتیجه گذار به تولید در مقیاس وسیع است، در این حوزه صورت نگرفته است.

صنعتی شدن، بخودی خود، نیروی عظیمی در خدمت سعادت بشر است. سرمایه داری است که با خود استعمار وسیعیت را به همراه دارد و نه الزاماً، صنعتی شدن. دفاع از تبدیل کارخانگی به صنعت عمومی در نظام سرمایه داری با دفاع از این تغییر در جامعه سوسیالیستی کاملاً متفاوت است. در مورد دوم، نیروهای تولیدی برای رفاه انسان کار خواهند کرد و نه برای سود خصوصی، و نتیجه‌های خواهد بود و نه محو انسانیت. و اینجاست که ما می توانیم از اشکال اجتماعی شده تولید صحبت کنیم.

قصداً ز این تعاریف جنبه تکنیکی آن نیست، بلکه بیشتر تفاوت میان دو شکل از صنعتی شدن است. ترس از چیزی شبیه سرمایه‌داری، بعنوان نتیجه تبدیل کارخانگی به اقتصاد اجتماعی، تحت نظام سرمایه داری واقعی است. اما، با تولید اجتماعی شده و انگیزه سود و تابعش یعنی کار از خود بیگانه، دلیلی ندارد که در جامعه صنعتی، صنعتی

x منظور از عبارت "غیر قابل تکثیر" این است که برخلاف واحدهای کوچک تولیدی ماقبل سرمایه داری (غیر صنعتی) که همه شبیه بهم هستند، واحدهای بزرگ صنعتی هر کدام منحصر بفردند.

کردن کارخانگی، تولید بهتری از خانواده هسته‌ای⁺ امروز راسب نشود؛ یعنی، غذایی بهتر، محیطی راحت تر، مرا - قبلی به مراتب هوشمندانه تر و با عشق بیشتر از کودکان و غیره.

اغلب بحث به اینجاست که در سرمایه داری نو، کار در خانه به مراتب کاهش یافته است. حتی اگر این واقعیت داشته باشد، از لحاظ ساختاری اهمیت ندارد. جز برای خیلی ثروتمندان که می توانند برای انجام این کار رکی را استخدام کنند، برای اکثریت زنان حداقل غیر قابل کاهشی از کار ضروری که مربوط به مراقبت از خانه، شوهر و کودکان می شود، وجود دارد. برای زن شوهر کرده و بدون فرزندان حداقل غیر قابل کاهش کار، احتمالاً هفته‌ای ۱۵ تا ۲۰ ساعت خواهد بود، و برای زنی با بچه کوچک، این حداقل در حدود ۲۰ تا ۸۰ ساعت در هفته خواهد بود. (۸) در مقابل پذیرش پرورش اطفال بعنوان کار مقومت می شود. این واقعیت را که کاری انجام گرفته، یعنی ارزش مصرفی تولید شده است، هنگامی می توان بروشنی مشاهده کرد که ارزش مبادله نیز در میان باشد - یعنی هنگامی که این کار بوسیله پرستار بچه، مرکز نگهداری از اطفال و یا معلمین صورت می گیرد. یکی از اقتصاددانان به نقد به این مسأله غریب اشاره کرده است که اگر مردی با خدمتکارش ازدواج کند، درآمد ملی را پانزده می آورد، زیرا پولی که به زنش می دهد، دیگر بعنوان مزد در نظر گرفته نمی شود. کارخانگی به حداقل امروزی نیز پرخارج است؛ برای خانواده‌ای کم درآمد، کارخانگی بیشتری لازم است. به هر حال، کارخانگی از لحاظ ساختاری به همان شکل باقی مانده است - مسأله‌ای مربوط به تولید خصوصی.

یک نقش خانواده، نقشی که در مدرسه به ما می آموزند و همه آنرا قبول دارند، ارضای نیازهای معنوی است: نیاز به نزدیکی، تجمع و روابط گرم و مطمئن. این جامعه راه دیگری برای ارضاء این نیازها نمی گذارد؛ برای مثال، روابط کاری و یا دوستی هرگز بعنوان رابطه‌ای با اهمیت تقریباً یکسان با رابطه مزد - زن - کودک در نظر گرفته نمی شوند. حتی سایر روابط خویشاوندی به مراتب ثانوی هستند. این وظیفه خانواده در شباهت آن اهمیت بسیار دارد و باعث می شود که بتواند وظیفه دوم و صرفاً اقتصادی را که در بالا بحث شد، انجام دهد. مزدگیران، شوهران - پدران، که در آستان آنها رانگی می دارد، مخارج کار مادر - زن و نگهداری اطفال را نیز "پرداخت" می کنند. مزدیک مرد نیروی کار رد و نعره را می خرد. اهمیت این نقش دوم خانواده را وقتی می توان تشخیص داد که واحد خانواده با طلاق از هم بپاشد. آدامه نقش اقتصادی، وقتی پای بچه در میان است، مسأله اصلی است؛ مرد باید به پرداخت برای کار زن ادا می دهد. دستمزد او به ندرت امکان نگهداری از خانواده دیگری را می دهد. در این صورت، نیازهای معنوی او قربانی ضرورت نگهداری از زن سابق و بچه‌ها می شود. وقتی تضادی پیش می آید، نقش

+ "خانواده هسته‌ای" خانواده مدرن بورژوازی است که از خانوارهای ماقبل سرمایه داری کوچکتر است، غیر خویشاوند خونی را در بر نمی گیرد و معمولاً فقط شامل والدین و فرزندان است.

اقتصادی خانواده تقریباً همیشه بر نقش معنوی آن فائز می آید. و این درجای رخ می دهد که می آموزاند نقش اصلی خانواده رضای نیازهای معنوی است. (۹)

خانواده هسته ای، بمثابة یک واحد اقتصادی، نیروی ثبات با ارزش برای جامعه سرمایه داری است. از آنجایی که تولیدی که در خانه صورت می گیرد بوسیله مزد شوهر - پدر پرداخت می شود، امکان ورود در امتناع از فروش نیروی کارش در بازار شدت کاهش می دهد. حتی تحرک او در تغییر شغل نیز محدود است. زنان، که در بازار کار محل فعالی ندارند، به شرایطی که بر زندگیشان حکم فرماست نیز کنترل ناچیزی اعمال می کنند. وابستگی اقتصادی آنان، خود را بصورت وابستگی معنوی، انفعال، و سایر "مشخصات زنانه" نشان می دهد. او محافظه کار، ترسو و وضعیتی موجود است.

از این گذشته، ساختمان این خانواده به شکلی است که آن را بعنوان واحد مصرفی ایده آلی می سازد. اما این حقیقت، که به شکل گسترده ای در ادبیات جنبش زنان به آن توجه شده، نباید به این معنی تلقی شود که نقش اصلی آن است اگر تحلیل بالا صحیح باشد، خانواده یا پداسا بعنوان واحد تولیدی برای کارخانگی و پرورش اطفال در نظر گرفته شود. تمام افراد در جامعه سرمایه داری مصرف کننده هستند؛ سا - ختار خانواده صرفاً آن را بویژه برای مصرف بیشتر مساعی می سازد. زنان بخصوص مصرف کنندگان خوبی هستند؛ و این طبیعتاً منتج از مسولیت آنان در قبال خانه است. همچنین، موقعیت فرودست زنان، فقدان کلی یک حس قوی مقسام و موجودیت، آنان را بیشتر از مردان قابل استثمار و در نتیجه مصرف کنندگانی بهتر ساخته است.

تاریخ زنان در بخش های صنعتی اقتصادی صرفاً بستگی به نیاز به کار در آن بخش دارد. زنان بعنوان ارتش عظیم ذخیره کار عمل می کنند. وقتی نیروی کار نایاب می شود (در اوائل صنعتی شدن، در طول دو جنگ جهانی، و غیره)، زنان بخش مهمی از نیروی کار را تشکیل می دهند. وقتی تقاضای کمتری برای کار هست (مثل حالا در نظام سرمایه داری نو) زنان بصورت نیروی کار اضافی درمی آیند - اما این شوهرانشان هستند که از نظر اقتصادی مسولند و نه جامعه. " کیش خانه " در دوره پیدایش نیروی کار اضافی دوباره ظهور می کند و آن برای کانالیزه کردن زنان به خارج از اقتصاد بازاری استفاده می شود. و این کاری نسبتاً ساده است، زیرا که نفوذایدئولوژی حاکم تضمین می کند که هیچکس، مردوزن، شرکت زنان در نیروی کار را خیلی جدی نگیرد. آنطور که ما آموخته ایم، کار واقعی زنان، در خانه است؛ و این در مورد زنی که شوهر کرده باشد یا نه، تنها باشد و یا رئیس خانواده صدق می کند.

همیشه مسولیت خانه با زن است. وقتی آنها بیرون از خانه کار می کنند، باید بشکلی ترتیب انجام هردو کار در خانه و خارج از خانه را بدهند (و یا چاره ای دیگر برای آن بیندیشند). زن، مخصوصاً زن ازدواج کرده، بچه دار که بیرون از خانه کار می کند، صرفاً دوشغل دارد، شرکتشان در نیروی کار فقط وقتی امکان می یابد که ادامه مسولیت اولیه خود را در خانه تضمین کنند. این مساله بخصوص در کشورهای

مثل روسیه و کشورهای اروپای شرقی قابل مشاهده است. یعنی، در جاهایی که امکانات زنان در نیروی کار گسترش یافته ولی این گسترش به همان نسبت رهایی آنان را به همراه نداشته است. امکان دستیابی مساوی به کار خارج از خانه در حالی که یکی از پیش شرط های رهایی زنان است، بخودی خود برای زنان مساوات نخواهد آورد؛ تا زمانی که کارخانگی بعنوان تولیدی خصوصی و تحت مسولیت زنان باقی بماند، آنان صرفاً با سنگین دوکار را بردوش خود خواهند کشید.

دومین شرط ابتدایی برای آزادی زنان که از تحلیل بالا منتج می شود، تبدیل کاری که اکنون در خانه بعنوان تولید خصوصی صورت می گیرد به کاری است که تحت اقتصاد اجتماعی صورت بگیرد. دقیق تر، به این معنی است که مسولیت پرورش اطفال نباید تنها به دوش والدین باشد. جامعه باید شروع به تقبل مسولیت در قبال کودکان کند؛ و وابستگی اقتصادی زنان و کودکان به شوهر - پدر باید ختم شود. سایر کارهایی که در خانه انجام می شود نیز باید تغییر کند - برای مثال: غذاخوری ها و لباسشویی های عمومی. وقتی چنین کاری به بخش عمومی منتقل شود، آنوقت است که پایه های مادی تبعیض علیه زنان از بین خواهند رفت.

اینها فقط پیش شرط ها هستند. اعتقاد به موقعیت فرودست زنان عمیقاً در جامعه ریشه دار و برای از بین رفتن آن نیاز به تلاش عظیمی است. اما وقتی ساختارهایی که این طرز تفکر را ایجاد می کنند تغییر کنند، و فقط آن وقت می توانیم امیدوار به پیشرفت باشیم. برای مثال، ممکن است تغییر به مراکز غذاخوری عمومی، صرفاً به این معنی باشد که زنان از آشپزخانه منزل به آشپزخانه های عمومی نقل مکان کنند. مطمئناً این خود یک پیشرفت خواهد بود، بخصوص در جامعه سوسیالیستی که کار اصولاً خصلت استثماری امروزی خود را نخواهد داشت. زمانی که زنان از تولید خصوصی در خانه آزاد شوند، احتمالاً خیلی مشکل خواهد بود که بتوان تقسیم کار جنسی فعلی را برای مدت درازی توجیه کرد. این مطلب رابطه متقابل دو پیش شرط داده شده در بالا را آشکار می کند: تساوی واقعی در امکانات شغلی، احتمالاً بدون آزادی از کارخانگی غیر ممکن خواهد بود، و صنعتی کردن کارخانگی بدون خروج زنان از خانه برای کار، غیر محتمل است.

شاید اینطور بنظر آید که از نظر تئوریک، تغییرات ضروری در تولید که باعث خروج زنان از خانه شود، تحت نظام سرمایه داری ممکن است. یکی از منابع جنبش رهایی زنان می تواند این واقعیت باشد که تبدیل سرمایه داری تولید خانگی به نقد موجود است. مهد های کودک وجود دارد، حتی اگر نا کافی و گران باشند؛ غذاهای حاضری، امکان تحویل غذا به خانه، خریدن غذا از خارج، همه جا گیر است؛ نرخ های خصوصی برای تعداد زیاد لباس برای خشک شویی ها و لباس شویی ها وجود دارد. اما، خارج از این کارها معمولاً از آنکه کامل به این تسهیلات جلوگیری می کند، و همه جا نیسز در دسترس نیستند، حتی در آمریکا شمالی. این ها را می توان بعنوان شکل جنینی در نظر گرفت تا یک شکل کامل. به هر حال، آنها بوضوح بعنوان آلترناتیو سیستم موجود برای انجام اینگونه کارها وجود دارند. مخصوصاً در آمریکا که رشد " صنایع خدماتی " اهمیت بسیاری در حفظ رشد

اقتصادی دارد، تضاد بین این آلترناتیوها و ضرورت نگه داشتن زنان در خانه افزایش خواهد یافت.

نیاز به نگاه داشتن زنان در خانه از دو جنبه اصلی نظام فعلی نشات می‌گیرد. اول اینکه، مقدار کار پرداخت نشده و انجام شده بوسیله زنان بسیار زیاد است و برای صاحبان وسائل تولیدی بسیار سودبخش. پرداخت به زنان برای این کار، حتی در حد حداقل دستمزد، به معنای باز توزیع اساسی ثروت خواهد بود. امروزه، نگهداری از خانواده نوعی مالیات پنهان بر درآمد دستمزد بگیران است - مزد مردان در ازای نیروی کار درون فرست، و مشکل دوم این است که آیا اقتصاد می‌تواند برای بکارگرفتن هم‌زمان بعنوان بخشی از نیروی کار معمولاً شاغل به اندازه کافی توسعه یابد. اقتصاد جنگی برای کشیدن بخشی از زنان به داخل اقتصاد کافی بود، اما نه برای ایجاد نیاز به همه آنها یا تقریباً همه آنها. اگر بحث شود که مشاغل ایجاد شده بوسیله صنعتی کردن کارخانگی خود باعث ایجاد این نیاز خواهد شد، می‌توان در مقابل به این نکات اشاره کرد: (۱) گرایش‌های نیرومند اقتصادی در خدمت حفظ وضع موجود و برضد سرمایه‌داری کردن کارخانگی که در بالا بحث شد، در کارند. (۲) صنایع خدماتی فعلی که تا اندازه‌ای علیه این گرایش‌ها عمل می‌کنند، قادر نبوده‌اند رشد نیروی کار را حتی به شکل کنونی آن جذب کنند. گرایش موجود در صنایع خدماتی، صرفاً در جهت ایجاد "کم‌کاری" در خانه است و برای زنان امکان‌ناپذیر است. وجود دنیا ورده است. تا وقتی که این وضع وجود دارد، زنان بصورت بخش بی‌در دستر و انعطاف پذیرتر از ارتش ذخیره صنعتی باقی خواهند ماند. ادغام مساوی آنان در نیروی کار شاغل که می‌تواند برای سرمایه‌داری کردن کارخانگی نیز فشار بگذارد، فقط وقتی ممکن است که اقتصاد گسترش یابد. و چنین گسترشی تحت نظام سرمایه‌داری مدرن، فقط تحت شرایط بسیج تمام و کمال جنگی تحقق پذیرفته است.

بعلاوه، اینگونه تغییرات ساختاری مستلزم انهدام کامل خانواده هسته‌ای کنونی است. عملکردهای مثبت آور و مصرفی خانواده و همچنین کیش خانواده که باعث دورنگهداشتن زنان از بازار کار می‌شود، آنقدر برای سرمایه‌داری اهمیت دارند که نگذارند به سادگی از بین بروند. و در یک سطح کمترینیادی، حتی اگر این تغییرات ضروری در ماهیست تولید خانگی تحت نظام سرمایه‌داری بدست آید، نتایج نامطلوبی بیار خواهد آورد که به معنی کشیدن تمام روابط انسانی به حوزه روابط پولی خواهد بود. پراکندگی و انزوای شدید مردم در جامعه غرب به نقد به اندازه کافی ناخوشایند است که تحمل چنین انزوای روحی کاملی را مورد شک قرار دهد. بنظر می‌آید که در واقع یکی از عمده‌ترین واکنش‌های منفی احساسی علیه جنبش‌های زنان دقیقاً ناشی از همین ترس باشد. اگر سال‌ها این است، پس باید به بدیل‌های موجود - تعاونی‌ها، کمیونیت‌ها، غیره - اشاره کرد تا نشان داده شود که در واقع، اگر ساختارهای دیگری جایگزین خانواده هسته‌ای شوند، نیازهای روحی برای همبستگی و گرمی روابط انسانی بهتر ارضاء خواهند شد.

در بهترین شکلش، سرمایه‌داری کردن کارخانگی فقط می‌تواند به زنان همان آزادی محدودی را بدهد که جامعه سرمایه‌داری به اکثر مردان داده است. این حرف‌ها ما به این

معنی نیست که زنان می‌باید برای خواست‌های از تبعیض منتظر شوند. زمینه‌های مادی برای موقعیت فعلی زنان وجود دارد، نسبت به ما فقط تبعیض روانی شود بلکه استثمار می‌شویم. در حال حاضر، کار پرداخت نشده ما در خانه برای کارکرد سیستم ضروری است. فشار ایجاد شده بوسیله زنانی که بر ضد چنین نقشی مبارزه می‌کنند، موثر بودن این استثمار را تخفیف خواهد داد. بعلاوه، چنین مبارزه‌ای می‌تواند مانع عملکرد خانواده شود و ممکن است خارج کردن زنان از نیروی کار را کمتر موثر کند. امید است که همه اینها انتقال به جامعه‌ای را که تغییرات ساختاری لازم در تولید واقعاً صورت خواهند گرفت، تسریع کند. چنین انتقالی بدون تردید مستلزم یک انقلاب است؛ وظیفه ما این است که تضمین کنیم تغییرات انقلابی در جامعه، واقعاً به دستم‌بر زنان خاتمه دهد. ●

باید داشت‌ها

1- **Marlen DIXON, Secondary Social Status of Women.**

2- بحث نیولوژیک الینا اولین سحنی بود که مورد استفاده قرار گرفت، اما معمولاً بوسیله نویسندگان سوسیالیست حدی گرفته می‌شود. "حسن طبیعت" **Margaret MEAD** اولین توضیح اهمیت فرهنگ بحای نیولوژی است.

3- به گروه یاد شده بطور کلی اطلاق می‌شود. زنان بعنوان فرد می‌توانند خود را تا اندازه‌ای از کار اجتماعی کردن اطفال (**Socialisation**) آزاد کنند (و حتی می‌توانند در مواردی به موقعیت اقتصادی دلخواهی برسند)، اما اکثریت زنان چنین شانس را ندارند.

4- ارنست مندل: "کارگران تحت نظام سرمایه‌داری نو" رساله ایراد شده در دانشگاه سائیمون فریزر. (در دانشکده علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی، دانشگاه سائیمون فریزر، برنابی، کانادا موجود است).

5- ارنست مندل: "مقدمه‌ای بر تئوری اقتصادی مارکسیستی" (نیو-یورک، انتشارات مریت، ۱۹۶۷)، صص ۱۱-۱۵.

6- زولیت میشل: "زنان: طولانی‌ترین انقلاب" **New Left Review**، دسامبر ۱۹۶۶.

7- فردریک انگلس: "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" (مکو، انتشارات پروکرس، ۱۹۶۸)، فصل ۹، صص ۱۵۸. شواهد مردم‌شناسانه مورد اطلاع انگلس نشان می‌دادند که زنان دوران اولیه بر مردان تسلط داشتند. مردم‌شناسی مدرن این تسلط را مورد تردید قرار داده است، اما شواهدی در مورد موقعیت برابر زنان در حوامع مادران را به بدست داده‌اند (حوامعی که انگلس از آنها به عنوان نمونه استفاده کرده است). مباحثات انگلس در این کتاب مستلزم بدیش این تسلط اولیه زنان نیست، بلکه بحث بیشتر بر سر برابری اولیه آنان است. سایر این نتیجه‌گیری‌ها، الزاماً با رمد تعبیر نیستند.

8- این ارقام به سادگی قابل محاسبه است. برای مثال، از یک زن اردواج کرده، بدون بچه، انتظار می‌رود که هر هفته غذا بپزد و ظروف را بشوید (۱۵ ساعت)، خانه را تمیز کند (۴ ساعت)، لباس‌ها را بشوید (۱۱ ساعت) و خرید کند (۱ ساعت). این ارقام حداقل لازم کار برای بحام اس فصل کارها در هفته است. در کل، ۱۶ ساعت که احتمالاً خیلی کمتر از واقعیت است. با وجود این نگرسان برابری است تا نصف کار رفتگی مناعل عادی.

9- برای مشاهده چنین تدریسی، به هر نوع مطلب بر سر خانواده در دبیرستان رجوع شود.